جلسه 61- 1303

**یک‌شنبه - 05/02/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث راجع به انظار مختلف در مفاد موثقه عمار کل شئ نظیف حتی تعلم انه قذِر بود، رسیدیم به نظر و اتجاه سوم، که صاحب کافیه در حاشیه رسائل مطرح کرده بود، فرمود کل شئ نظیف هم مفادش طهارت واقعیه کل شئ هست و هم مفادش قاعده طهارت است در شئ مشکوک الطهارة الواقعیة، حتی تعلم انه قذِر هم که مفادش تعبد به استمرار طهارت هست الی زمان العلم بالقذارة که می شود استصحاب.

راجع به اینکه مفاد کل شئ نظیف هم طهارت واقعیه باشد و هم قاعده طهارت، ایشان فرمود کل شئ نظیف هم عموم افرادی دارد و هم اطلاق احوالی، از حیث عموم افرادی شامل ذوات اشیاء می شود، می شود الماء طاهر، التراب طاهر، که مفادش طهارت واقعیه است، وهم اطلاق احوالی دارد می گیرید این شئ را در حالی که مشکوک الطهارة الواقعیه است، آن مایع مردد بین خل و خمر شئٌ، کل شئ نظیف شامل او هم می شود.

البته یک نکته عرض کنم: ظاهر کلام آقای خوئی در تقریب فرمایش مرحوم آخوند این است که عموم افرادی را منطبق کرده بر این مایع مردد بین خمر و خل، فرموده ما سه فرد داریم: یکی خمر یکی خل یکی مایع مردد بین خمر وخل، عموم افرادی کل شئ نظیف این مایع مردد بین خمر وخل را شامل می شود و با جمع بین این خطاب و بین خطاب الخمر نجس می فهمیم که این کل شئ نظیف نسبت به این مایع مردد بین خمر و خل مفادش طهارت ظاهریه است، در واقع کل شئ نظیف آن خل معلوم الخلیة را شامل شد به عنوان یک فرد و مفادش طهارت واقعیه او بود، خمر معلوم الخمریه هم که استثناء شده و تخصیص خورده، می ماند آن مایع مردد بین خل و خمر، که فی علم الله خمر است، این هم شئٌ دیگه، مایعی که مردد بین خل و خمر است ولی فی علم الله خمر است او هم شئٌ من الاشیاء، عموم افرادی کل شئ نظیف اقتضاء می کند که این مایع هم طاهر باشد، ضمیمه بکنیم این عموم را با آ ندلیل الخمر نجس، اقتضاء می کند که این مایع هم طاهر باشد، ضمیمه کنیم این عموم را با آن دلیل الخمر نجس اقتضاء می کند که این مایع مردد بین خمر و خل که فی علم الله خمر است هم طبق اطلاق الخمر نجس نجس هست و هم طبق اطلاق کل شئ نظیف طاهر هست، جمعش به این است که بگوئیم طاهر ظاهری است و نجس واقعی.

اقول: این بیان مرحوم آقای خوئی غیر از بیان صاحب کفایه است، صاحب کفایه به اطلاق احوالی تمسک می کند نه به عموم افرادی، چون واقعا هم ما در خارج غیر از خل و خمر چیز دیگری نداریم، خوب این مایع مردد بین الخل و الخمر یا خل است یا خمر است دیگر، اینکه ما بگوئیم این مایع فرد ثالثی است غیر از خل و خمر، این درست نیست، این فی علم الله همان خمر است اگر خمر باشد، منتهی اطلاق احوالی کل شئ نظیف می گوید این خمر واقعی در حال شک در خمریت آن یا شک در نجاست آن طاهر است، این فرمایش آخوند است در حاشیه رسائل.

پس اطلاق احوالی کل شئ نظیف اقتضاء می کند که در حال شک در طهارت واقعیه هم ولو این شئ فی علم الله نجس واقعی است مصداق اطلاق احوالی کل شئ نظیف باشد، واین نتیجه خواهد داد، کل شئ نظیف عموم افرادی اش اقتضاء کرد طهارت واقعیه کل شئ را، البته این مخصصهایی دارد، الخمر نجس یا الدم نجس یا الماء الملاقی للنجس نجس مخصص آن هست، ولی این مخصصها حکم واقعی به طهارت را تخصیص می زنند اما با اطلاق احوالی کل شئ نظیف نسبت به حال شک در طهارت واقعیه کاری ندارند، نتیجه این می شود که ما اثبات کردیم طهارت واقعیه را لکل شئ الا ما خرج بالدلیل، واثبات کردیم طهارت ظاهریه را برای کل شئ مشکوک الطهارة.

اقول: به این فرمایش صاحب کفایه در حاشیه رسائل ایرادهایی گرفته شده است:

ایراد اول: ما عن المحقق النائینی و الاصفهانی قدهما: گفته اند آقا! اطلاق احوالی جمع القیود نیست بلکه رفض القیود است، درست است که کل شئ نظیف عموم افرادی دارد، بنابراینکه مفادش طهارت واقعیه باشد عموم افرادیش اقتضاء می کند که هر شیئی طاهر واقعی است فی جمیع احواله، عموم افرادی دارد و اطلاق احوالی، هر شیئی در جمیع احوالش طاهر است، اما این اطلاق احوالی به نحو جمع القیود نیست که عنوان شک در طهارت واقعیه را شارع اخذ بکند در مقام حکم به طهارت، تا مساوق بشود با طهارت ظاهریه، اطلاق رفض القیود هست نه جمع القیود، ولذا مفاد کل شئ نظیف بنابراینکه طهارت واقعیه باشد ثبوت طهارت واقعیه است لکل شئ بلا ایّ قید زائد، فی جمیع الاحوال یعنی هیچ قید زائدی ندارد، شئ فی جمیع احواله محکوم است به طهارت واقعیه، واین طهارت ظاهریه نمی شود، طهارت ظاهریه این است که عنوان شک در طهارت واقعیه را در موضوع جعل طهارت اخذ کنند.

صرف شمول حکم واقعی نسبت به حال شک که این حکم واقعی را مبدل به حکم ظاهری نمی کند، احکام واقعیه هم شامل عالمین می شود و هم شاکین، نماز واجب است چه بر عالمین به وجوب نماز و چه در حق شاکین در وجوب نماز، اینطور نست که چون شامل شاکین در وجوب نماز می شود بگوئیم پس وجوب نماز در حق اینها می شود حکم ظاهری.

اقول: این فرمایش متینی است، اطلاق وعموم جمع القیود نیست رفض القیود است، اما ما بالاتر می خواهیم عرض کنیم، ما می خواهیم عرض کنیم حتی اگر کسی بگوید که اطلاق و عموم جمع القیود است، شارع لحاظ کرده است در خطاب کل شئ نظیف اینکه کل شئ نظیف سواء شک فی طهارته ام لا، (با اینکه اینطور نیست، قطعا عموم و اطلاق لحاظ قیود نمی کند حتی اجمالا، تا چه رسد به اینکه لحاظ کند قیود را تفصیلا، ولی فرض می کنیم که مولا تصریح کرد که کل شئ طاهر سواء کان مشکوک الطهارة ام لا)، اما آقا هر حکمی که در موضوعش عنوان شک در حکم واقعی اخذ شود که این حکم ظاهری نیست، سنخ حکم ظاهری با سنخ حکم واقعی مختلف است، حکم ظاهری مثل طهارت ظاهری سنخش سنخ ادعا و تنزیل است وروحش منجزیت و معذریت است، در حالی که طهارت واقعیه یا امر تکوینی است کشف عنه الشارع که صاحب کفایه تبعا للشیخ فرموده، یا امر اعتباری است که شارع اعتبار کرده به غرض ترتیب آثار واقعیه شرعیه، صرف اینکه بگویند کل شئ طاهر سواء کان مشکوک الطهارة ام لا که این را حکم ظاهری نمی کند، حکم ظاهری آنی است که شک در تحقق آن دخیل است، نه اینکه سواء کنت شاکا فی طهارته ام لا، آنجایی حکم ظاهری هست که شک در تحقق آن حکم ظاهری دخیل باشد نه اینکه تسویه باشد بین شک و عدم الشک، و از طرف دیگر شک دخیل باشد در یک حکمی که آن حکم روحش روح منجزیت و معذریت است، روحش ابراز اهتمام یا عدم اهتمام به حکم واقعی است، هر حکمی که در موضوعش شک اخذ بشود که حکم ظاهری نمی شود.

{سؤال...جواب: شما برای اینکه احراز کنید که این طهارت ظاهریه است باید سنخ این طهارت را تنجیز و تعذیر بدانید، نه اینکه صرف این که در موضع این طهارت گفته اند کل شئ سواءا کان مشکوک الطهارة او غیر مشکوک الطهارة طاهر، اینکه نمی شود طهارت ظاهریه، بلکه این طهارت واقعیه است، آنی که مشکوک الطهارة است طاهر واقعی است، آنی هم که مشکوک الطهارة نیست طاهر واقعی است، چرا طاهر ظاهری می گوئید؟ و هذا اول الکلام که کل شئ سواء کان مشکوک الطهارة او غیر مشکوک الطهارة طاهرٌ این طاهرٌ روحش تنجیز و تعذیر باشد، چرا روحش اخبار از طهارت واقعیه نباشد، چرا روحش اعتبار طهارت واقعیه به غرض ترتیب آثار شرعی واقعی نباشد، صرف اینکه ما جمع القیودی بشویم دیگر بالاتر از این نیست که مولا تصریح بکند که کل شئ طاهر سواء کان مشکوک الطهارة ام لا، اینکه نمی شود طهارت ظاهریه}.

اما این مطلبی که اشاره شد در تقریب کلام مرحوم آخوند که جمع کنیم بین خطاب الخمر نجس با اطلاق احوالی کل شئ طاهر، بگوئیم این کل شئ طاهر یک فردش خمر واقعی است، واین دو حال دارد: یک حالش حال علم به خمر بودن آن هست یا بهتر بگوئیم علم به خمر بودن و نجس بودن آن هست، یک حالش این است که علم نداشته باشیم که این خمر واقعی خمر ونجس، گفته شد که اطلاق احوالی حالا به تعبیر آقای خوئی عموم افرادی کل شئ نطیف این مایعی را که مردد است بین خل و خمر ولی واقعا خمر است می گیرد ومی گوید هذا طاهرٌ، جمعش با دلیل الخمر نجس اقتضاء می کند که بگوئیم این مایع چون خمر واقعی است نجس است، از آن طرف چون مشمول کل شئ طاهر هست پس طاهر است، و مجبوریم برای جمع بین این دو خطاب حمل کنیم آن الخمر نجس را بر نجس واقعی، واین کل شئ طاهر را نسبت به این مایع مردد بین خمر وخل که فی علم الله خمر است بر طاهر ظاهری.

اقول: خوب این جوابش واضح است، ما برای تصرف در خطاب عام باید قرینیت خطاب خاص را در نظر بگیریم، کل شئ طاهر وقتی مفادش طهارة کل شئ بود و خطاب الخمر نجس اخص مطلق بود از این کل شئ طاهر، خمر بوجوده الواقعی از این خطاب کل شئ طاهر خارج می شود سواء کان مشکوک الخمریة او معلوم الخمریة، اطلاق خاص بر عموم عام مقدم است، مثل این می ماند که مولا بگوید اکرم العالم، خطاب خاص بیاید که لاتکرم العالم الفاسق، کدام اصولی ملتزم شده که آقا اطلاق اکرم کل عالمٍ آن عالم فاسق واقعی را می گیرد و دال بر وجوب اکرام اوست، و یحرم اکرام العالم الفاسق هم می گوید اکرام عالم فاسق حرام است، مقتضای جمع بین این خطاب این است که بگوئیم عالم فاسق واقعی حرمت واقعیه دارد اکرامش، ولی چون ما علم نداریم به فاسق بودن او عموم یا اطلاق احوالی اکرم کل عالم وجوب این فرد را که مشکوک الفسق است اثبات کرد حمل می کنیم این وجوی را بر حکم ظاهری.

آقا! اکرم کل عالم ظاهرش چون شک در موضوعش اخذ نشده به عنوان مضوع منحصر نه موضوع جمع القیودی که سواء کن مشکوکا ام لا، چون اخذ در موضوعش اخذ نشده ظاهر است در وجوب واقعی، یجب اکرام کل عالم، خطاب یحرم اکرام العالم الفاسق اخص مطلق است از این، جمع عرفی اقتضاء می کند که بگوئیم اکرم کل عالم لیس بقاسق واقعا، این خطاب خاص هم شامل فاسقی می شود که معلوم الفسق است و هم شامل فاسقی می شود که مشکوک الفسق است، و خارج می کند هر دو فرد را از عموم عام، ولذا در ما نحن فیه هم اگر کل شئ نظیف مفادش اخبار باشد از طهارت که در موضوعش اثباتا شک اخذ نشده، این ظهور دارد در طهارت واقعیه، و خطابی که می گوید الخمر نجس اطلاقش هم خمر معلوم الخمریة را می گیرد وهم خمر مشکوک الخمریة را، ووجهی ندارد که بگوئیم خمر مشکوک الخمریة داخل در کل شئ نظیف هست و باقی می ماند تحت اطلاق احوالی او، این هیچ وجهی ندارد.

اما راجع به آن فرمایش مرحوم آخوند هم که فرمود ما فرض می کنیم یک موردی را که عنوان ذاتی ملازمه دارد با شک در طهارت آن، مثل حدید، می گوئیم کل شئ طاهر شامل حدید می شود به عموم افرادی، واین ملازمه دارد با اینکه حدید مشکوک الطهارة است دیگر، این دیگر ملازم با آن هست این را که نمی شود خارج کرد، پس در اینجا ما با کل شئ نظیف ثابت می کنیم که این حدید که مشکوک الطهارة است طاهر است، کانّه گفته اذا شککت فی طهارة الحدید فهو طاهر، می شود طهارت ظاهریه.

مرحوم آخوند این مطلب را برای این گفت که مبادا اشکال کنید در مثال مایع مردد بین خمر وخل که شک من مکلف در خمریت این مایع از احوال من مکلف است نه از احوال این مایع، این مایع فی علم الله خمر است، کونی شاکا فی خمریته ام لا از حالات من است نه از حالات مایع، لذا مثال را عوض کرد و مثال زد به مثل حدید.

اقول: خوب این فرمایش هم ناتمام است، برای اینکه اولا: اگر مشکل ما این باشد که شک در طهارت و عدم شک در طهارت از حالات این مایع مشکوک الخمریة نیست، که این خلاف وجدان است، شک هم از اوصاف شاک است و هم از اوصاف مشکوک، چرا از حالات این خمر نیست.

واما اینکه فرمودید که کل شئ نظیف این حدید را شامل می شود، قبول! اما حدید را شامل می شود به عنوان خود حدید نه به عنوان مشکوک الطهارة، خوب مفادش این است که الحدید طاهر، آیا این می شود حکم ظاهری؟ اینکه حکم ظاهری نمی شود، اگر فی علم الله دلیل داریم که الحدید نجس عنوان الحدید نجس می شود مخصص کل شئ نظیف، می شود کل شئ نظیف الا الحدید، مثل اینکه گفتیم کل شئ نظیف الا الخمر.

ولذا این فرمایش آخوند ناتمام است، وایراد اول که عموم رفض القیود است نه جمع القیود، با این توضیحی که ما دادیم ایراد تامی هست، وعرض کردیم که حتی اگر اطلاق و عموم جمع القیود باشد آن جمع القیودی نیست که نتیجه اش بشود ثبوت طهارت برای حالت شک در طهارت واقعیه به عنوان حکم ظاهری، نخیر اینطور نیست.

{سؤال...جواب: حدید بودن ملازمه دارد با شک در طهارت واقعیه آن، اما شارع می آید می گوید الحدید طاهر رفع شک می کند، نه اینکه وظیف متحیر و شاک را بگوید چیست، اماره هست که الحدید طاهر لان کل شئ طاهر، این چه ربطی دارد به اصل عملی قاعده طهارت، این اماره بر طهارت واقعیه است چه ربطی دارد به اصل جعل طهارت در فرض شک در طهارت حدید؟}.

ایراد دوم به مرحوم آخوند: ما عن المحقق النائینی ایضا: فرموده چه جور می شود که کل شئ نظیف هم طهارت واقعیه را بگوید وهم طهارت ظاهریه را، طهارت واقعیه قوامش به این است که مولا شک را در حکم واقعی لحاظ نکند، حکم واقعی مثل طهارت واقعی متقوم به این است که مولا لحاظ نکند شک در آن را، اما حکم ظاهری متقوم به این است که مولا لحاظ کند شک در حکم واقعی را، حکم واقعی قوامش به عدم لحاظ شک در حکم واقعی است می گوید کل شئ طاهر هر چیزی پاک است، شک در حکم واقعی را اخذ نمی کند در حکم واقعی، ولی حکم ظاهری قوامش به لحاظ شک در حکم واقعی است، وجمع بین این دو جمع بین نقیضین است.

اقول: این ایراد قابل جواب است، چون اگر از اشکال اول رفع ید بکنیم و بپذیریم که اطلاق جمع القیود است، خوب چه اشکال دارد مولا هم شئ مشکوک الطهارة را لحاظ می کند و هم شئ غیر مشکوک الطهارة را، می گوید شئ مشکوک الطهارة و شئ غیر مشکوک الطهارة طاهر است، آن شئ غیر مشکوک الطهارة طهارتش می شود واقعیه، و آن شئ مشکوک الطهارة طهارتش می شود طهارت ظاهریه، فأین التناقض؟ دو عنوان را موضوع قرار داد برای جامع طهارت، یکی عنوان الشئ المشکوک الطهارة و دیگری الشئ غیر المشکوک الطهارة، هر دوی این عنوان را گفت طاهرٌ، این طاهرٌ در مورد شئ غیر مشکوک الطهارة مصداقش طهارت واقعیه است ودر مورد شئ مشکوک الطهارة مصداقش طهارت ظاهریه است، فأین التناقض؟

ایراد سوم: ما عن المحقق النائینی ایضا: فرموده اند که جمع بین حکم واقعی و ظاهری ممکن نیست، چون حکم ظاهری در طول حکم واقعی است، و حکم ظاهری متأخر است از حکم واقعی به دو رتبه، چرا؟ چون موضوع حکم ظاهری شک در حکم واقعی است، پس حکم ظاهری متأخر است از شک در حکم واقعی به یک رتبه و شک در حکم واقعی هم متأخر است از خود حکم واقعی به یک رتبه، اول باید فرض بشود حکم واقعی بعد بگوئیم ما در او شک داریم، پس حکم ظاهری متأخرٌ عن الحکم الواقعی بمرتبتین، چون موضوعش شک در حکم واقعی است و حکم از موضوعش تأخر رتبی دارد، و از آن طرف شک در حکم واقعی هم از حکم واقعی متأخر است تأخر العارض عن معروضه، و لذا امکان ندارد که ما دو حکمی را که در طول هم هستند با یک جعل بخواهیم جعل کنیم، با جعل واحد دو حکمی را که در طول هم هستند بخواهیم جعل کنیم، مثل اینکه با جعل واحد هم بخواهیم علت را جعل کنیم وهم معلول را، با جعل واحد هم پدر را ایجاد کنیم و هم پسر را، محال است، اینجا هم شما می گوئید کل شئ نظیف، هم می خواهید جعل کنید طهارت واقعیه را برای کل شئ و هم طهارت ظاهریه را برای شئ فی حال الشک فی الطهارة، می شود جعل دو حکم طولی بجعل واحد، ویان محال است.

مرحوم آقای خوئی فرموده است: به نظر مشهور که می گویند انشاء ایجاد المعنی باللفظ است اشکال مرحوم نائینی وارد است، اگر حقیقت انشاء ایجاد المعنی باللفظ بود که می گویند مثلا انشاء می کند شارع که کل شئ طاهر یعنی ایجاد می کند حکم شرعی طهارت را با این خطاب، مثل اینکه می گویند بایع وقتی می گوید بعت، ایجاد می کند بیع را با این لفظ، مشهور اینجور می گویند، آقای خوئی می گوید خوب طبق مسلک مشهور ایراد وارد است، چطور می شود ایجاد کرد دو موجود طولی را بایجاد واحد؟ مگر می شود با یک ایجاد هم علت را ایجاد کرد و هم معلول را، اول باید علت موجود بشود در رتبه متأخره تأثیر بگذارد در وجود معلول.

اما ما خیالمان راحت است، ما مسلکمان در حقیقت انشاء این است که انشاء عبارت است از امر نفسانی و ابراز آن، ایجادی در کار نیست، حالا امر نفسانی گاهی یک واقعی تکوینی دارد مثل تمنی و ترجی، لیت زیدا قائم تمنی است، واقع تمنی در نفس موجود است ابراز می کنیم آن را با جمله لیت زیدا قائم، این می شود انشاء، گاهی آن امر نفسانی اعتبار است، مولا اعتبار می کند یک حکمی را و ابرازش می کند، اعتبار می کند طهارت را برای هر شیئی و ابرازش می کند با کل شئ طاهر، دیگر اشکال مرحوم نائینی پیش نمی آید، چون چه اشکال دارد که مولا در نفسش دو اعتبار طولی بکند، اعتبار کند طهارت کل شئ را، می شود طهارت واقعیه، اعتبار کند کل شئ مشکوک الطهارة را می شود طهارت ظاهریه، با مبرز واحد ابراز کند هر دو اعتبار را، ایجاد که نیست بلکه حکایت است، منتها حکایت از آن امر نفسانی است، برخلاف جمله خبریه که حکایت از خارج است این حکایت از امر نفسانی است، اشکال پیش نمی آید.

ما یک شاهدی عرض کنیم برای مرحوم آقای خوئی، ما معتقدیم که این خطابهایی که در غایت آنها علم اخذ می شود ، مثلا شارع بگوید الماء طاهر حتی تعلم انه لاقی النجس، به نظر ما این خطاب هم مفادش طهارت واقعیه است برای هر آبی ما لم یلاق النجس، هر آبی تا ملاقات با نجس نکرده پاک واقعی است، ویک طهارت ظاهریه هم از آن استفاده می شود که در فرض شک در ملاقات با نجس هم بنا بگذارید که انشاء الله پاک است، آب پاک است تا بدانید با نجس ملاقات کرده است، متفاهم عرفی این است، یعنی آب طاهر بالاصالة است تا ملاقات با نجس نکرده پاک واقعی است، وبعد از اینکه شک هم بکنید در ملاقات با نجس خود این خطاب متکفل این است که به شما مؤمّن می دهد می گوید بگویید انشاء الله هنوز پاک است، والا چرا نگفت الماء طاهر حتی یلاقی النجس، بلکه گفت الماء طاهر حتی تعلم بانه لاقی النجس یا الماء طاهر حتی تعلم انه قذُر.

تأمل بفرمائید انشاء الله تا فردا.